

کمال‌الدین بهزاد و نگرشی بر آثار او

شکوه السادات اعرابی هاشمی

و پدر مانده و استاد میرک که کتابدار پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا بود، او را برداشته، تربیت نموده و در اندک زمانی ترقی نمود و کارش به جایی رسید که تا صورت نقش بسته همچو او مصوری، کسی در این روزگار ندید.

نگار زغالش بچابکروی

بهست از قیلم گیری مانوی

اگر مانی ازو خبر داشتی

ازو طرح و اندازه برداشتی

بود صورت مرغ ازو دلپذیر

چو مرغ مسیحا شده روح گیر^۲

«خواندمیر» مؤلف کتاب مشهور «جیب‌السیر» که او

نیز به محفل ادبی امیر علیشیرنوایی تعلق داشت، بهزاد

را چنین توصیف می‌کند:

«استاد کمال‌الدین بهزاد مظهر بدایع صور است و

مظهر نوادر هنر، قلم مانی رقمش، ناسخ آثار مصوران

عالم و بنان معجز شمیش (؟) ماحی تصویرات

هنروران بنی آدم، بیت:

سوی قلمش ز اوستادی

جان داده بصورت جمادی^۳

و ادامه می‌دهد: «و جناب استادی به یمن تربیت و

حسن رعایت امیر نظام‌الدین علیشیر به این مرتبه ترقی

نمود و حضرت خاقان منصور را نیز به آن جناب

التفات و عنایت بسیار بود.»^۴

باری، ذوق و استعداد بهزاد در چهارچوبه تقلید

شیوه‌های دیگران محصور نماند و آثار ابتکاری که در

کار خویش نشان داد، او را مورد توجه بزرگان هرات

کرد. از جمله چنان‌که زین‌الدین واصفی در کتاب خود

موسوم به «بدایع الوقایع» نقل می‌کند:

«پادشاه معقوز مرور (سلطان حسین بایقرا) از میان

هنرمندان این صنعت و سحرآفرینان این حرفت، استاد

بهزاد نقاش را که مصوران هفت اقلیم سر تسلیم پیش او

فرود آورده بودند و صورت دعوی مسلمی را

کمال‌الدین بهزاد در هرات

در باب سرگذشت اوایل حال بهزاد اطلاعات دقیقی در

مآخذ موجود باقی نیست. شواهد و قرائن نشان می‌دهد

که ظاهراً وی در حدود سال ۸۷۰ یا چند سالی پیش از

آن ولادت یافته است.^۱ زادگاهش بنا بر مشهور، شهر

هرات بود: «نادرة دوران و اعجوبة زمان و بهترین

نقاشان، استاد بهزاد، وی از دارالسلطنة هرات است.

استاد زمانه حضرت بهزاد است

کو داد هنروری به عالم دادست

کم‌زاد بسان مانی از مادر دهر

بالله که بهزاد از او به‌زادست.»^۲

بنا به گفته مؤلف «گلستان هنر» «استاد از طفولیت از مادر

یا اینکه رابطه‌اش با امیر علیشیر نوایی و مولانا جامی، بر آوازه او به ناسخ افزوده است. به هر حال بابر و پسر عمیش «حیدر میرزا» که احتمالاً از پیشداوری به دور بوده‌اند، بر مقام رفیع بهزاد در میان معاصرانش صحنه گذاشته‌اند، «حیدر میرزا» می‌نویسد:

«وی مصور استادی است، اگرچه مقدار شاه مظفر، نازک دست نیست، اما قلم این از وی محکم تر است، طرح و استخوان بندی آن از وی بهتر است، در قدیم الایام در سلسله خوانین هلاگری که پادشاه عراقند، خواجه عبدالحی بوده است، اعتقاد اهل این صناعت آن است که وی ولی بوده است، در آخر توبه کرده، هر جا از کار خود می‌یافته است، می‌شسته و می‌سوخته، از آن جهت کارهای وی به غایت می‌بایست و در صفای قلم و نازکی و محکمی کلک در همه اوصاف تصویری مثل وی پیدا نشده است. بعد از خواجه عبدالحی و شاه مظفر، دیگر این بهزاد است و بعد از ایشان الی یومنا هذا مثل ایشان دیگری پیدا نشد. این دو، تربیت یافتگان امیر علیشیرند، قاسم علی چهره گشای، وی شاگرد بهزاد است. کارهای وی قریب با بهزاد است و در همه اسلوب کسی که ممارست بسیار کرده باشد، درمی‌یابد که کارهای قاسم علی درست تر است نسبت به کارهای بهزاد، و اصل طرح وی بی‌اندام تر است و مقصود دویم قاسم علی است و شاگرد بهزاد... مولانا میرک نقاش، وی از عجایب روزگارست و استاد بهزادست.»^۸

«اسکندربیک ترکمان» نیز، بهزاد را جزه اولین نقاش بدایع نگار که هنرمند روزگار بود و این بیت را در وصف وی می‌گوید:

نگارنده نقاش بهزاد است

مدیر سخن را چنین نقش است^۹

علی‌الموم بدو سپرده بودند، اختیار فرموده بود. او را «مانی نانی» لقب نموده و هرگاه که این پادشاه عالیجاه را عسی یا انمی پیرامون خاطر گردیدی و غبار قبضی بر مرآت سمیر منیر رسیدی، استاد مشارالیه صورتی برانگیختی و پیکری برآمیختی که به مجرد نگاه کردن حضرت پادشاه در وی آینه طبعش از رنگ کدورت و صفحه خاطرش از نقوش کلفت فی‌الحان متجلی گشته و جناب استاد ماهرالاصناف همواره صور مختلفه و نقوش متنوعه به خود همراه داشتی که به وقت حاجت به کار بردی و اکثر صورت امیربابا محمود را که از جمله امرای عظیم‌الشأن و کبرای سترک رفیع‌المکان درگاه عالم‌پناه بود، به اوضاع مختلفه تصویر می‌نمود و میر مذکور صورت عجیب و غریب داشت... القصه روزبه‌روز و ساعت به ساعت هنر و مرتبه استاد در ترقی بود، به هر نقش که می‌کشید او را از پس پرده غیب صورت فتح و رشدی روی می‌نمود.»^۶

سپس زین‌الدین واصفی واقعه‌ای دیگر را می‌گوید که استاد بهزاد صورتی دیگر از میر مذکور (امیربابا محمود) درست کرده بود که در باغچه‌ای ایستاده، بر عصای خویش تکیه کرده و طبق‌های پرزر در پیش نهاده و باغ، آکنده از گل‌ها و درختان بود. میر از دیدار آن صورت فوق‌العاده در اعجاب رفت، «بعد از آن روی به حضار مجلس کرد و گفت: عزیزان را در تعریف و توصیف این صحیفه لازم‌التشریف به خاطر چه می‌رسد؟» مولانا فصیح‌الدین که استاد میر و از جمله مشاهیر اهل خراسان بود، فرمود که مخدوما، من این گل‌های شکفته رهنا را دیدم. خواستم که دست دراز کنم و گلی برکنم و بر سر دستار خود بگذارم. مولانا صاحب‌دارا که مصاحب و رفیق میر بود، گفت: مرا نیز این داعیه شده بود، اما اندیشه کردم که مبادا دست دراز کنم و این مرغان از سر درختان پرواز نمایند...»^۷

با این حال برخی معتقدند که شخصیت بهزاد در بزرگی شهرتش - آن‌گونه که نوشته‌اند - نبوده است و

باری، کمال‌الدین بهزاد در ایام حکومت «سلطان حسین بایقرا» در دستگاه هنرپرور امیرعلیشیرنوایی، به نگارگری مشغول شد، نگاره‌هایی که وی در این دوره ترسیم نمود، دارای مضامین جالب توجهی از هنر می‌باشد.

بعد از سقوط هرات به دست محمدخان شیبانی در سال ۹۱۳ هـ، بهزاد همچنان در آن شهر که از یادگارهای دل‌نواز دیرینه آکنده بود، باقی ماند اما با شکست شیبانی در جنگ با شاه‌اسماعیل در سال ۹۱۷ هـ، به تبریز رفت و به دربار شاه‌اسماعیل صفوی پیوست. البته این روایت برخلاف روایت قاضی احمد در کتاب «گلستان هنر» است که می‌گوید:

«... که فوتش در دارالسلطنه هرات در حوالی کوه مختار در حظیره پر از نقش و نگار مدفون است.»^{۱۰}

بهزاد در تبریز

شاه‌اسماعیل در دوره کوتاه حیات خود، بیش از حد درگیر جنگ و لشکرکشی به منظور ایجاد حکومت متمرکز در سراسر ایران بود، لذا فرصت چندانی برای حمایت از هنر و هنرمندان نداشت. مذاق او نیز بیش‌تر با شکار و ورزش‌هایی مانند چوگان‌سازی داشت، لیکن با همه این احوال نسبت به «بهزاد» التفات بسیار داشت:

مصطفی عالی می‌نویسد:

«در سال ۹۲۰ هـ (۱۵۱۲ م) در موقع حمله ترکان عثمانی و جنگ بین قوای دو کشور، شاه‌اسماعیل به قدری درباره حفظ جان و سلامت هنرمندان دربار خویش مضطرب شد که دستور داد، بهزاد و شاه محمد نیشابوری خطاط در غاری پنهان شوند و بعد از جنگ شکر خدای رابه جای آورد که آنان از مصایب و خطر جنگ مصون ماندند.»^{۱۱}

استاد بهزاد بعد از اتمام جنگ چالدران، مکتب جدیدی

را در تبریز تأسیس نمود و به فرمان شاه‌اسماعیل صفوی در ۲۷ جمادی‌الاول ۹۲۸ هـ، اداره کتابخانه سلطنتی و انجمن فنون کتاب‌نویسی به عهده بهزاد واگذار شد و به ریاست تمام کارکنان کتابخانه، خطاطان، مذهب‌کاران، نقاشان و سایر هنرمندان که در آنجا مشغول کار بودند، معین گردید.^{۱۲}

X دوست محمد در یادداشت‌های خود که در سال ۹۵۱ هـ به عنوان دیباچه مرقع بهرام میرزا (برادر شاه طهماسب) نوشته، آورده: دیگر، شاگرد خلف سید مشارالیه (خواجه میرک) افضل‌المتأخرین فی فن التصوير، قدوة‌المتقدمین فی التذهیب و التحریر، نادرالمصر، استاد کمال‌الدین بهزاد است و تعریف و توصیف مومی‌الیه بر قلم عجایب او، درین مرقع ظاهرست و به شرف ملازمت کتابخانه عطار آشیانه اعلی حضرت سکندر حشمت جم جاه دین‌پناه... السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان مشرف گشته و انواع رعایت، ترتیب یافته و هم درین آستان ملایک پاسبان، ودیعت حیات، سپرده و در جنب مقبره شکرگفتار شیرین مقال، مورن وجد و حال، شیخ کمال (شیخ کمال فجندی، شاعر معروف)، نورالله مرقده، در تبریز، آسوده، «نظر افکن بخاک قبر بهزاد» ۹۲۲ هـ تاریخ وفات اوست که سیادت مآبی امیر دوست هاشمی گفته:

و حید عصر بهزاد آن که چون او
ز بسطن صادر ایام کم زاد
اجل چون صورت عمرش برداخت
قضا خاک وجودش داد بر باد
ز من صورتگری تاریخ پرسید
بدو گفتم جواب از جان ناشاد
اگر خواهی که تاریخی بدانی
نظر افکن «بخاک قبر بهزاد»^{۱۳}

فرمان انتصاب بهزاد به ریاست کتابخانه سلطنتی اهمیت فراوانی داشت: نخست آنکه سبب بهبود سازمان

مجلس شورای ملی
تبریز

مجلس شورای ملی
تهران

کتابخانه شام شد، البته منظور از کتابخانه، مفهوم امروزی آن نیست، در واقع سازمان کتابخانه متشکل بود از تعداد نسبتاً زیادی صنعتگر، خطاط، نقاش، تذهیب‌کار، جدول‌کش، طلاکوب، لاجوردساز و صحاف.

همه این اشخاص، ملزم به پذیرش ریاست بهزاد گردن نهادن بر مدیریت او بودند. دیگر آنکه، با در نظر گرفتن اینکه خواندمیر، دوست صمیمی و قدیمی بهزاد بود و به زبان پرزرق و برق علاقه داشت، فرمان انتصاب، دلیل آشکاری است بر اینکه شاه اسماعیل از بهزاد بسیار خرسند بوده است و مراحم دهرین را در حق وی روا داشته و این نقاش و تذهیب‌کار همچون گذشته در هرات، از اعتماد و تحسین شاهانه برخوردار بوده است.

نکته قابل توجه این است که «الطاف خسروانه» و «اعطاف پادشاهانه» چندان نمی‌پاید، زیرا که بهزاد در زمان کهولت در نامه‌ای به شاه صفوی (مشخص نیست، لیکن احتمالاً شاه تهماسب که به حساست معروف بود، می‌باشد) حق الزحمه‌اش را که به او وعده داده شده ولی پرداخت نشده، درخواست می‌کند، بهزاد می‌نویسد:

«عرضه داشت بنده کم‌ترین بندگان - بهزاد

به عز عرض نواب کامیاب می‌رساند که

یا رب که مرا صحبت جان بی تو مباد

از هستی من نام و نشان بی تو مباد

انجام زمانه یک‌زمان بی تو مباد

کوتاه کنم سخن جهان بی تو مباد

ثانیاً عرضه می‌دارد که در محل مراجعت

مورکب حضرت، حکم شده بود که به این فقیر

خرجی دهند تا به کارهای تاریخ حضرت

مشغولی نماید از جهت ضعف بدن و تعجیل

روا رو نتوانست به ملازمت نواب رسید که در

آن باب پروانه و نشان درست نماید، امیدوار

است که از گوشه خاطر کیمیا مآثر محو

نفرمایند که تا به موجب حکم بهمات قیام

تواند نمود و نیز حمل بر تقصیر این دولتخواه

نشود، التماس آنکه التفات نموده، چنان

سپارند که در این جانب سرافراز گردد...»^{۱۲}

این نامه، حاکی از وضعیت نامساعد بهزاد در تبریز

است، که وی مجبور شده، نامه‌ای به شاه بنویسد و حتی

در پایان نامه‌اش اضافه می‌کند:

«چون واجب بود، به عرض رسانیدن گستاخی

نمود.»

و چنانکه گفته شد، نامه زمان و خطابه‌ای ندارد که

منظور کدام شاه صفوی است لیکن بعید به نظر می‌رسد،

شاه اسماعیل بوده باشد. چون اولین پادشاه صفوی در

گشاده‌دستی شهره آفاق بود و به قول حسن بیگ روملو:

«از غایت سخاوت زر تمام عیار و سنگ

بی مقدار در نظرش یکسان بود و به واسطه علو

همت حاصل بحر و گمان به بخشش

یک‌روزه‌اش وفا می‌نمود، اکثر اوقات

خزانه‌اش خالی.»^{۱۵}

بازرگان گمنام و نیزی نیز در سفرنامه خویش از

بخشش‌ها و عطایای شاه اسماعیل سخن به میان آورده

است.^{۱۶}

با توجه به نکات فوق‌الذکر پادشاهی که تا این حد

گشاده‌دست و بخشنده است، هرگز موقعیتی پیش

نمی‌آورد که محبوب‌ترین هنرمند عصر خویش مجبور

به درخواست حقوق و مستمری خویش باشد، در

حالی که دومین پادشاه صفوی یعنی شاه طهماسب

برخلاف پدر خویش همیشه به خست و زراندوزی

معروف بوده است. احتمال دیگری که وجود دارد چون

شاه طهماسب هنر نقاشی را از سلطان محمد که او هم

از هنرمندان بزرگ این زمان است، فرا گرفته بود، ممکن

است فقط به استاد خود ارادت می‌ورزیده و به نقاشان

دیگری چون بهزاد که در این زمان سنین پیری روزگار

می‌گذرانده، التفات چندانی نداشته است.^{۱۷}

ویژگی‌های نقاشی بهزاد

کمال‌الدین بهزاد از شمار آن‌دسته از هنرمندان است که در دوران حیات خویش به شهرت رسیده‌اند و این شهرت فوق‌العاده باعث گردیده که کار تحقیق در باب آثار وی را مشکل گرداند. چرا که در زمان‌های مختلف، جمع‌آوردگان آثار ظریفه به جست‌وجو و تحصیل آثار قلمی او شوق و رغبت بسیار نشان دادند و این معنی خود به جعالان فرصت داده است تا برای جلب و ارضای مشتری‌های روزافزون خویش رقم و امضای بهزاد را تقلید کنند.

شایان ذکر است که بهزاد اول کسی است که آنچه را نقاشی کرده به امضای خود رقم نموده و معروف این است که امضا در فنون و هنر شرقی به آن اهمیت که هنر غربی بدان رسیده، نبوده و چون بهزاد نسبت به حقوق و هنری که خود انجام می‌داده، واقف بوده، این است که طرفداران بهزاد و مورخینی که داخل در بحث و رسیدگی به تصاویر و کارهای نقاشی می‌شوند، عملی را به بهزاد نسبت داده و صحت آن را تصدیق کرده که دارای امضاء او باشد.^{۱۸}

قبل از آنکه به ذکر آثاری که محققان به صحت انتساب آنها به بهزاد اطمینان دارند بپردازیم، خصوصیات کلی نقاشی بهزاد را بازگو می‌کنیم:

در هنر بهزاد انسان نقش اصلی را ایفا می‌کند، تکوین کار خلاقه بهزاد پیش از همه، محصول دید وی در چگونگی ترسیم انسان است. او وسایل و شگردهای نوی را می‌جوید تا انسان را در حال حرکت بنمایاند و می‌کوشد به واسطه خطوط پیرامونی پیکرها، سکنات و حرکات زنده و تناسبات واقعی بدن انسان را برساند.

«طبیعت» در نزد بهزاد نه صرفاً پس‌زمینه، بل محیط قهرمان داستان است که توسط وی ساخته می‌شود؛ پیکرها، همه رابطه ارگانیک و تأثیر متقابل بر هم می‌گذارند؛ انسان‌های منفرد که هر یک ویژگی خود را

دارند و جایشان از پیش تعیین شده است. در فضای تنگ تصاویر ریزنقش هنوز برای بناهای گوناگون، باغ‌ها، چشمه‌سارها و کوه‌سارها جای بسیار هست. تمامی این گوناگونی مستلزم حفظ تناسب بین عناصر تصویر است که الزاماً فقط به واسطه روش‌های هندسی ساختمان به دست می‌آید. بهزاد این روش‌ها را هم در ساختمان کلی ترکیب‌بندی و هم در طرز چین پیکرها به کار می‌برد.

نقاشی‌های بهزاد دارای ترکیب‌بندی محکم و دقیقی هستند.

در مجموع از تصاویر بهزاد، خصوصیت نقاشی بهزاد را این چنین می‌توان برشمرد:

- ۱- در هنر بهزاد انسان نقش اصلی را ایفا می‌کند.
- ۲- انسان مورد نظر بهزاد، انسان در حال حرکت و انجام عمل است، انسان پویا نه ساکن.
- ۳- نشان دادن وضعیت مردم در ابعاد گوناگون و اهمیت دادن به عمل انسان‌ها، مثلاً کارگرانی که کاخی را بنا می‌کنند، فقهای که در حال مباحثه هستند، غلامی که حوله به دست ایستاده تا پای خواجگاه‌اش را خشک کند، خدمت‌کارانی که وسایل ضیافت امیر را تدارک می‌بینند و ...
- ۴- ابداع موضوعات تازه و ازایه ارزش‌های والای انسانی.
- ۵- آثار بهزاد دارای روح رنگ‌آمیزی است، بدعت در رنگ‌های تازه و درخشان و ترکیب این رنگ‌ها و به‌کاربردن سایه‌هایی که قبلاً در نگاره‌ها سابقه نداشته است، از مشخصات نقاشی بهزاد است. به‌کاربردن طلا و نقره، رنگ‌های مورد توجه بهزاد را جلوه بیش‌تری داده است. ضمناً ثبات رنگ‌هایی که این استاد به کار برده است، حیرت‌آور است.^{۱۹}
- ۶- نمایاندن حالات روحی اشخاص ضمن تصویر قیافه‌های آنها؛ قیافه‌هایی که بهزاد

تصویر کرده است، حالات روحی اشخاص اعم از غم و اندوه و یا نشاط و سرزندگی و غرور هویدا است و این مشخصه، قدم بزرگی است که این استاد در راه تکامل هنر نقاشی ایرانی برداشته است.

در حقیقت شخصیت بزرگ بهزاد و قدرت بی مانند او، موجب شد که نگارگری ایرانی از حدود و قیودی که نساخ و کاتبان در زمان قدیم برای تصویرسازان تعیین می کردند، به در آید. بهزاد با برگزیدن موضوعات کاملاً تازه نقاش را از قیود کتابت اعلام کرد.^{۲۰}

آثاری که هم اکنون در موزه های متعدد دنیا منسوب به بهزاد، موجود است، فراوان است و مسئله ای که امروز محققان با آن روبه رو هستند، این است که از آثار منسوب به بهزاد کدام ها اصلی است و موثق و کدام ها جعلی و مشکوک. در هر حال هدف ما در این مقاله، نه ارزیابی فهرست آثار نقاشی های بهزاد، بلکه تحلیل معدودی از نقاشی های او که در صحت و انتساب آنها به وی مسلم است، می باشد.

بهترین نمونه آثار بهزاد که در صحت آن تردیدی نیست، تصاویر موجود در دو نسخه خطی است: یکی خمسۀ نظامی مورخ ۸۲۶ هـ، که در موزه بریتانیاست و سه نگاره آن بعد از اتمام کتاب یعنی در سال ۸۹۸ هـ، نقاشی شده است. کتاب دیگر نسخه ای از بوستان سعدی است که در کتابخانه قاهره نگهداری می شود و تاریخ آن ۸۹۳ هـ است.

از مجموعه خمسۀ نظامی موجود در موزه بریتانیا، می توان به نقاشی موسوم به «بنای کاخ خورنق» اشاره کرد که یکی از شاهکارهای بهزاد است: در این نقاشی، صحنه ای از کار روزمره مشاهده می شود که سرشار از «حرکت» است. نکاتی که در این تصویر جالب توجه است، اینکه: بهزاد گروهی از کارگران را که هر کدام مشغول ساختن کاخ هستند در وضعیت های مختلف

نشان داده است: در پایین نقاشی، سه نفر کارگر در حالی که مشغول حمل بار هستند، به سمت جلو در حرکتند، در وسط دو فرد لخت که زنبه هایی بر دوش دارند، با سرعت ولی در جهت عکس در حرکتند و این سرعت زیاد که در نگاه اول به خوبی لمس می شود، در سایر قسمت ها کم و بیش به چشم می خورد و این حرکت در پیوند با شعر بالای نقاشی است:

در شبانروزی از شتاب و درنگ

چون عروسان در آمدی به سه رنگ
از سوی دیگر، بهزاد با استفاده از تضاد رنگ ها و گرمی و سردی آنها، موفق به القای این حرکت های سریع گردیده است: فردی سفیدپوست که زنبه ای بالای سر دارد و در پشت سر او، فردی سیاه با زنبه ای خالی زیر بغل.

تصویری دیگر از همین مجموعه موسوم به «خلیفه مأمون در بازدید حمام» می باشد که آن هم از شاهکارهای هنر بهزاد است. در این نقاشی نیز صحنه ای از کار روزمره که سرشار از حرکت است، دیده می شود: کارگری که مشغول آویزان کردن حوله ها بر بام حمام است، دیگری حوله ای خیس در دست دارد و مشغول چلانیدن آن، در سمت چپ بالای تصویر، دلاکی که در حال شستن سر فردی است و بر همه این مجموعه، مأمون خلیفه عباسی نظاره گر است. از مجموعه دوم - بوستان سعدی قاهره مورخ ۸۹۳ هـ - تصویری است موسوم به «فقها در حال مباحثه در مسجد». بهزاد در این تصویر، مسجدی با نمای بسیار زیبا و مملو از روحانیونی که در حال بحث و جدلند نقاشی کرده و این در حالی است که مسکینی با کاسه ای در دست به در مسجد به سؤال آمده است.

یکی دیگر از تصاویر زیبای این مجموعه، تصویر «شبان و دارا» است که بهزاد با مهارت و زبردستی فوق العاده ای کشیده است.

به غیر از دو مجموعه فوق که به ترتیب در موزه

بریتانیا و قاهره نگهداری می‌شود، بنا به گفته «ابوالقاسم سحاب» در مؤخره «تاریخ نقاشی در ایران» ص ۱۶۲ در مدرسه عالی سپهسالار تهران، نسخه‌ای از دیوان امیر خسرو دهلوی مورخ ۸۸۶ ه. به خط میرعلی مشهدی کاتب معروف است که آن را استاد بهزاد نقاش برای سلطان حسین بایقرا ترسیم نموده است.

همچنین در مدرسه عالی سپهسالار، تصاویری از کتاب زیبا و گرانبهای دومین خیمه نظامی موجود است که دارای ۳۱ مجلس بی‌نظیر به قلم بهزاد و نقاشان دیگر می‌باشد. یکی از این تصاویر، طرح تشییع جنازه اسکندر است که در بالای نقاشی زنان عزادار را در غرفه‌ها با نهایت زیبایی و ظرافت ترسیم و تزیین نموده و در متن نقاشی، ابواب و صفا و رواق و کاخ با عظمت شاهی را نشان داده که در برابر آن اعیان و بزرگان هر یک اظهار تأسف نموده و با یکدیگر سخن می‌رانند و دسته‌ای از زنان در جلو آنان با چادرهای سفید نشسته و نوحه‌سرایی می‌کنند. در میان صفحه، تابوت مجلل اسکندر است که چهار تن پایه تابوت را به دوش گرفته و جمعی از سران و بزرگان خاصه و سروران روانند، در اینجا دست اسکندر از گوشه تابوت بیرون آمده و نمایان است که تهیدست رفتن او را از این خاکدان نشان می‌دهد.

یکی دیگر از تصاویر کتاب خیمه نظامی کتابخانه مدرسه سپهسالار، تصویر صفحه‌ای است که اسکندر به سرگشته دارا آمده و سر او را از خاک برداشته و به زانو نهاده، اظهار تأسف و تحسرت از قتل دارا می‌نماید و بالای سر وی پرچم شاهی سایه‌الکننده و سران سپاه پیاده در برابر ایستاده و دسته اسب‌سوار و فیل‌سوار به حالت بهت و حیرت و وضعت را نگرانند و دو تن کشندگان دارا، ماهیار و جانوسپار را گرفته و دست‌های آنها را به پشت بسته، در برابر اسکندر واداشته‌اند و در قسمت بالای صفحه طبالان و بعضی از پاسبانان و پیش‌جنگان‌اند که به حالت آشفتگی دیده می‌شوند.

انسانی و مطالعات فرهنگی
جامع‌العلوم انسانی

مجلات مورد استفاده:

- ۱- فصلنامه هنر، نگاهی به هنر نگارگری ایران، غلامعلی حاتم، ش ۳۰.
- ۲- مجله هنر و مردم، ش ۱۲۲، مقاله: میرجعفری، حسین: یک سند منتشرنشده از کمال‌الدین بهزاد.
- ۳- مجله هنر و مردم، ش ۳ دوره جدید، ۱۳۲۱، مقاله: کریمی، علی، مینیاتور ایران.

پی نوشت ها:

۱۹. وزیر، علی، تاریخ عمومی هنرهای مصور، ص ۱۹۵.
 ۲۰. وزیر، همان مأخذ، ص ۱۹۵.

منابع و مأخذ:

- ۱- آریان، قمر، کمال‌الدین بهزاد، هنر و فرهنگ، ۱۳۶۲، ص ۲۴.
 ۲- اشرلی م.م - همگامی نقاشی با ادبیات در ایران، مترجم: روئین پاکیان، تهران، نگاه، ۱۳۶۶.
 ۳- بینوون، لورنس، ویلکینسون، بازیل گری، «سیر تاریخ نقاشی ایران»، مترجم: محمد ایرانمنش، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
 ۴- واصفی، زین‌الدین، بدایع الوقایع، ج ۲، تصحیح: الکساندر بلدروف، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
 ۵- ترکمان، اسکندریک، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۰.
 ۶- حبیبی، عبدالصی، هنر عهد تیموریان و منفرحات آن، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
 ۷- خرواند میر، تاریخ جیب‌السیر فی اخبار الراد بشر، با مقدمه: جلال‌الدین همائی ج ۲، تهران، خیام، ۱۳۳۳.
 ۸- دهباند، م. کتاب راهنمای صنایع اسلامی، مترجم: عبدالله فریار، تهران، ۱۳۳۶.
 ۹- خزائی، محمد، کمیای نقش، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
 ۱۰- دوغلات، میرزا محمد حیدر، شرح میرزا محمد حیدر دوغلات، درباره نقاشان مکتب هرات، ضمیمه دوم در کتاب سیر تاریخ نقاشی ایران، ترجمه محمد ایرانمنش.
 ۱۱- روملو، حسن‌بیک، احسن التواریخ، به تصحیح: چارلز نورمن سیدن.
 ۱۲- کنتارینی، آمبروزیو... سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، مترجم: منوچهر امیری، تهران، ۱۳۴۹.
 ۱۳- قمر، قاضی احمد، گلستان هنر، به تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، تهران، منوچهری، ۱۳۶۶.
 ۱۴- نوائی، امیرعلیشیر، مجالس التفائیس، مقدمه و تحشید و تصحیح: علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۳.
 ۱۵- نوائی، عبدالحسین، شاه‌اسماعیل صفوی «استاد و مکاتبات تاریخی»، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
 ۱۶- محمدحسن، زکی‌محمد، تاریخ نقاشی در ایران، ترجمه: ابوالقاسم سبحان، تهران، دانش، ۱۳۲۸.
 ۱۷- پرایس، کریستین، تاریخ هنر اسلامی، مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶.

۱. آریان، قمر، کمال‌الدین بهزاد، هنر و فرهنگ، ۱۳۶۲، ص ۲۴.
 ۲. قاضی احمد، «گلستان هنر»، به تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، تهران، منوچهری، ۱۳۶۶، ص ۱۳۲.
 ۳. «گلستان هنر»، ص ۱۳۲.
 ۴. خرواند میر، «تاریخ جیب‌السیر فی اخبار افراد بشر»، ج ۲، تهران، خیام، ۱۳۳۳، ص ۳۶۲.
 ۵. خرواند میر، ص ۳۶۲.
 ۶. واصفی، زین‌الدین محمود، بدایع الوقایع، تصحیح: الکساندر بلدروف، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۹۱۰.
 ۷. واصفی، بدایع الوقایع، ص ۹۱۰.
 ۸. شرح میرزا محمد حیدر دوغلات درباره نقاشان مکتب هرات، ضمیمه دوم در کتاب «سیر تاریخ نقاشی ایرانی»، مترجم محمد ایرانمنش، ص ۲۳۱-۲۳۰.
 ۹. ترکمان، اسکندریک، عالم‌آرای عباسی، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۱۷۲.
 ۱۰. گلستان هنر، ص ۱۳۲.
 ۱۱. به نقل از کتاب «راهنمای صنایع اسلامی»، دهباند، مترجم: عبدالله فریار، تهران، ۱۳۳۶، ص ۵۸.
 ۱۲. ر.ک.: دکتر نوائی، عبدالحسین، شاه‌اسماعیل صفوی (استاد و مکاتبات تاریخی)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷، ص ۳۶۱-۳۵۹، به نقل از نامه نامی، خرواند میر، نسخه خطی کتابخانه پاریس - بیست مقاله فرودینی - ج ۲.
 ۱۳. ر.ک.: ضمیمه یکم: شرح دوست‌محمد درباره هنرمندان گذشته و حال، ص ۲۲۱-۲۲۰، مندرج در «سیر تاریخ نقاشی ایران».
 ۱۴. ر.ک.: مقاله «نامه‌ای از کمال‌الدین بهزاد به پادشاه صفوی»، دکتر حسین میرجعفری، مجله هنر و مردم، ش ۱۲۲، ص ۱۱-۵، اصل سند متعلق به آرشیو موزه توپ‌فابوسرای ترکیه».
 ۱۵. روملو، حسن‌بیک، احسن التواریخ، به تصحیح چارلز نورمن سیدن، ص ۱۸۲.
 ۱۶. سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، به تصحیح: منوچهر امیری، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۴۹.
 ۱۷. ر.ک.: میرجعفری، حسین، نامه‌ای از کمال‌الدین بهزاد به پادشاه صفوی، مجله هنر و مردم، ش ۱۲۲، ص ۸.
 ۱۸. آریان، ص ۴۲ و نیز ر.ک.: زکی‌محمدحسن: تاریخ نقاشی در ایران، مترجم: ابوالقاسم سبحان، تهران، ۱۳۶۲، ص ۸۱-۸۲.